

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

دومین اشکال مرحوم شیخ بر دلیل دوم کاشفی‌ها را در جلسه گذشته بیان کردیم.^[1] مرحوم شیخ فرمود اگر ما شرط را نیز شرط اصطلاحی ندانیم و تقدیم مشروط بر شرط صحیح باشد (به این معنا که بگوئیم اجازه، آن عقد سابق را سبب تام قرار می‌دهد)، اما از نظر اثبات دلیلی بر صحّت این عقد نداریم و ادله، شامل عقدی که دارای چنین اجازه‌ای است، نمی‌شود (که بگوئیم از حین عقد، بخواند آثار خودش را بگذارد و اجازه، موجب این شود که عقد از زمان خودش سبب تام باشد).

محقق اصفهانی در اینجا نیز، یک توضیحی را برای کلام شیخ ذکر کرده و بعد می‌فرماید با این توضیحی که ما دادیم، فساد آنچه که مرحوم سید در حاشیه‌ی مکاسب ذکر کرده روشن می‌شود. مرحوم سید کلام شیخ را به یک نحوی بیان کرده و بعد پذیرفته و فرموده «لعمری أن هذا هو التحقيق»^[2]؛ تحقیق در مسئله هم همین است، اما مرحوم اصفهانی می‌فرماید با بیانی که ما داریم، فساد کلام سید هم روشن می‌شود.

توضیح محقق اصفهانی درباره کلام مرحوم شیخ

مرحوم اصفهانی در توضیح کلام شیخ می‌فرماید شیخ می‌خواهد بفرماید اجازه سه صورت دارد؛

صورت نخست: «تارة تكون دخيلة في الملكية بنحو الشرطية»؛ گاهی اوقات به عنوان شرط اصطلاحی است (یعنی این شرط است و ملکیت مشروط و شرط بعداً می‌آید و مشروط از حین عقد)، می‌فرماید این صورت را، خود مرحوم شیخ فرمود محذور تأخر علت از معلول لازم می‌آید که این محذور تأخر علت از معلول را دارد.

صورت دوم: (که خودش دو صورت می‌شود) «أخرى لا دخل لها في حصول الملكية»؛ در حصول ملکیت (که ملکیت نتیجه العقد است) دخالتی ندارد، «بل متممة للعقد الذي هو سبب و جاعلة له سبباً تاماً»؛ این اجازه، آن عقد را تمام می‌کند و آن را سبب تام قرار می‌دهد، اما چه چیز دخالت در ملکیت دارد؟ عقد، نه اجازه. اجازه، عقد را سبب تام قرار می‌دهد برای ملکیت دیگر اجازه شرط برای ملکیت نیست. در ادامه می‌فرماید این صورت، دو نوع است (یعنی صورت دوم، دو نوع است که با صورت اول می‌شود سه صورت)؛

نوع اول: «تأخر تكون الإجازة علةً لتمامية العقد من حين صدوره بحيث تكون تماميته من حين صدوره مستندةً إلى الإجازة المتأخره»؛ بگوئیم این اجازه، عقد را از آن زمانی که این عقد صادر شد، تمام قرار می‌دهد. این عقد چه زمانی وصف تمامیت پیدا کرد؟ می‌گوئیم این عقد وقتی اجازه‌ی متأخره آمد، از همان دو روز پیش که این عقد خوانده شده متّصف به تمامیت می‌شود. می‌فرماید اشکال این نوع این است که «تأخیر العلة عن المعلول» است.

نوع دوم: «أخرى يكون العقد باقياً على حاله»؛ می‌گوئیم این عقد به حال خودش باقی است که وصف و حالش، عدم التمامية است. تا چه زمانی؟ تا زمان اجازه «إلى حال حصول الإجازة. و عند حصولها ينقلب العقد عما هو عليه فيصير من الأول تاماً»؛ وقتی اجازه می‌آید، این عقدی که تا قبل الاجازه متّصف به عدم تمامیت بوده، حال در آن انقلاب به وجود می‌آید و متّصف به تمامیت می‌شود.

صورت قبلی صورت انقلاب نبود، بلکه می‌گفتیم اجازه‌ی متأخره که بیايد، علت است که عقد از اولی که واقع شده، متّصف به تمامیت بوده (که این تأخیر العلة عن المعلول است)، اما در این صورت سوم، مسئله‌ی انقلاب است، می‌گوئیم عقد که آمد، این عقد موصوف بود به اینکه عقد تامی نیست و مفید ملکیت نیست تا چه زمانی؟ تا زمان اجازه. اجازه که آمد این عقد متّصف به عدم تمامیت را، منقلب می‌کند به تمامیت و می‌شود انقلاب.

مرحوم شیخ می‌فرماید در میان این سه صورت، صورت اول و دوم محذور عقلی دارد (تأخر علت از معلول)، صورت سوم (که انقلاب است)، ادله (مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ») دلالت بر چنین عقدی (که انقلاب در آن به وجود بیايد) نمی‌کند و شامل آن نمی‌شود. بنابراین، از «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» نمی‌توانیم انقلاب را استفاده کنیم.

البته در ظاهر عبارت شیخ، کلمه‌ی انقلاب نیامده، اما محقق اصفهانی می‌فرماید مراد مرحوم شیخ این است. مرحوم شیخ در اشکال سومی که بر کاشفی‌ها دارد، تصریح به انقلاب کرده و می‌فرماید: «الشيء لا ينقلب عما هو عليه» و مرحوم اصفهانی می‌فرماید ای کاش مرحوم شیخ، اشکال سوم^[3] را به عنوان اشکال دوم مطرح می‌کرد و اشکال دوم را به عنوان اشکال سوم یعنی ابتدا می‌گفت انقلاب، ثبوتاً محال است («الشيء لا ينقلب عما هو عليه») و در اشکال سوم می‌گفت حال بر فرضی که انقلاب نیز ممکن باشد، ادله بر چنین انقلابی دلالت ندارد.

بنابراین، محقق اصفهانی می‌فرماید مرحوم شیخ در این اشکال دوم، نظرش این است که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا ادله‌ی عامه، این موردی که مسئله‌ی انقلاب هست را نمی‌گیرد. حال چرا ادله شامل این مورد نمی‌شود؟ ایشان در توضیح می‌فرماید عقدی که متّصف به عدم تمامیت بوده و بعد الاجازه، انقلاب به تمامیت می‌خواهد پیدا کند، ما دلیلی بر صحّت این اجازه و نفوذ آن نداریم. ایشان می‌فرماید به چه دلیل این اجازه، این انقلاب را ایجاد کند؟ اجازه، یکی از این دو ویژگی را دارد؛ یا مسئله‌ی إسناد را درست می‌کند یا مسئله‌ی حلیّت تصرف را و از این دو حال خارج نیست.

بدین‌سان، در اینجا دو صورت تصویر می‌شود؛ صورت نخست آنکه می‌گوییم قبل الاجازه این عقد، اسناد به مالک داده نمی‌شد و نمی‌توانستیم بگوئیم این عقد، «عقد للمالك»، اجازه که آمد، موجب اسناد این عقد به مالک است. صورت دوم آنکه می‌گوییم قبل الاجازه، آن کسی که این مال را به عقد فضولی خریده، حلیّت تصرف ندارد، اجازه که آمد، حلیّت تصرف می‌آید. بنابراین، اجازه؛ یا موجب صحّت انتساب و اسناد است یا موجب حلیّت تصرف.

صورت نخست: در آنجایی که ما می‌گوئیم اجازه اگر نباید اسناد نمی‌آید و قبل الاجازه وجوب وفا معنا ندارد، به این دلیل است که اسنادی وجود ندارد، بلکه اسناد باید به این مالک و این مجیز باشد تا بگوئیم برای تو وفای به این عقد واجب است، اجازه می‌آید اسناد را درست می‌کند و اسناد که آمد وجوب الوفا می‌آید و تا قبل الاسناد، اصلاً وجوب الوفا معنا ندارد. پس این اجازه

که آمد این عقد، «ينقلب الى التماميه» که به این معنا باشد که وجوب وفا نیز از حین عقد لازم است. نه، می‌گوئیم تا اجازه نیاید اسناد نمی‌آید، تا اسناد نیاید وجوب وفا نمی‌آید و وجوب وفا بعد اجازه است.

به بیان دیگر؛ انقلاب در جایی است که ما بتوانیم اثبات کنیم وجوب الوفا از حین العقد است. بگوئیم بعد که اجازه آمد، برای ما روشن می‌شود که بر این شخص مالک و مجیز، وجوب وفا از حین عقد است، در حالی که اجازه چنین تأثیر و اثری را ندارد. اجازه اسناد را درست می‌کند، اسناد نیز وجوب وفا را می‌آورد، وجوب وفا من حین اجازه.

بنابراین، باید توجه داشت که مرحوم شیخ در اینجا، یک مطلبی فرموده که «لا دليل شرعاً» بر اجازه‌ای که بیاید وجوب و وفا را برای ما قبلاً بیاورد و انقلاب ایجاد کند یعنی این عقدی که تا حال وجوب وفا به حسب ظاهر نداشت، یک انقلابی در آن ایجاد کند که وجوب وفا قبلاً بیاورد. می‌فرماید تا اسناد نیاید، وجوب وفا نمی‌آید. در حلیت تصرف نیز همین‌گونه است. صورت دوم: آن است که مسئله‌ی حلیت تصرف را بگوئیم. در حلیت تصرف، تا اجازه نیاید حلیت تصرف نمی‌آید و نمی‌شود بگوئیم وقتی اجازه آمد، حلیت تصرف قبلاً می‌آید. انقلاب به این معنا بر خلاف ظاهر ادله است. حلیت تصرف نیز بعد از اجازه می‌آید.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید باید کلام مرحوم شیخ را این‌گونه توضیح داد، اما مرحوم سید کلام شیخ را این‌گونه توضیح داده که «الاجازه انفاذ للعقد و لا دليل» بر این معنا، وقتی ما به ادله مراجعه می‌کنیم که چنین اجازه‌ای درست باشد و عقد قبلی را انفاذ کند، به طوری که از حین عقد آثار بر آن بار شود، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» لا يشمل المالك إلا بعد صيرورة العقد عقداً له و هو موقوف على الاجازه قبلها لا يكون العقد عقداً. مرحوم اصفهانی می‌فرماید این تقریب که مرحوم سید آمده و مسئله را برده روی انفاذ العقد و از این باب می‌خواهد بگوید، ما دلیلی نداریم بر اینکه این اجازه، این عقد را موثر قرار بدهد از حین صدور عقد.^[4]

مرحوم سید می‌فرماید تحقیق در مسئله نیز، همین جوابی دومی است که مرحوم شیخ داده است و این جواب را مرحوم سید قبول می‌کند.

مرحوم اصفهانی می‌فرماید از این کلامی که ما گفتیم فساد کلام مرحوم سید (در تقریب این اشکال دوم شیخ) روشن می‌شود، «حيث إلّٰتزم بأن مقتضى الاجازه انفاذ العقد و مع ذلك لا يقتضى الملك حال العقد بنحو الانقلاب». مرحوم اصفهانی می‌فرماید مرحوم سید، به دو مطلب ملتزم شده و اینها با یکدیگر سازگاری ندارد؛ از یک طرف بگوئیم اجازه انفاذ العقد است و از طرف دیگر بگوئیم اقتضای ملکیت بعد العقد بنحو الانقلاب را ندارد، در حالی که اگر گفتیم اجازه، انفاذ العقد است، معنای انفاذ انقلاب است. انفاذ معنایش این است که از حین عقد، این عقد مؤثر و تام شود. مرحوم شیخ می‌فرماید دلیلی بر صحّت چنین اجازه‌ای نداریم.^[5]

ارزیابی کلام محقق اصفهانی

به نظر ما اشکال محقق اصفهانی اصلاً وارد نیست؛ زیرا مرحوم سید قبل از مطلب شیخ، در اینجا چیزی نفرموده است. وقتی ما حاشیه‌ی مرحوم سید را نگاه می‌کنیم، عین کلام مرحوم شیخ را مختصرتر و روشن‌تر بیان کرده و خدشه‌ای نمی‌توانیم کنیم.

خلاصه آنکه؛ مرحوم شیخ می‌فرماید اگر اجازه، به این معنا باشد که مستلزم انقلاب است و ما شرعاً دلیلی بر نفوذ چنین اجازه‌ای نداریم (یعنی دلیلی که بگوید وقتی اجازه آمد، از حین عقد انقلاب پیدا می‌کند به تمامیت، نداریم)، بلکه دلیل می‌گوید از حین اجازه، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌آید، از حین اجازه حلیت تصرف می‌آید، کجای دلیل می‌گوید وقتی اجازه

آمد، این عقد از حین عقد، از اتصاف به عدم تمامیت، انقلاب به تمامیت پیدا می‌کند.

بنابراین، مرحوم شیخ در ردّ کاشفی‌ها می‌فرماید ما بر فرض که شرط و مشروط عقدی را نیز کنار بگذاریم و بگوئیم یک شرط شرعی است (به این معنا که اجازه که آمد، عقد قبلی را که تا حال متصف به عدم تمامیت بود، منقلب به تمامیت از همان ابتدا کند) و بگوئیم ملکیت از همان ابتدا آمده و این معنای کاشفیت است، اما ما در ادله‌ی اثباتی دلیلی بر اینکه اجازه چنین تأثیری را داشته باشد نداریم.

نکته: باید به مرحوم شیخ بگوئیم جناب شیخ، شما وقتی دست از شرط و مشروط اصطلاحی برداشتید، انقلاب عقلی و انقلاب اصطلاحی را نیز باید کنار بگذارید. در اشکال سوم (که قبلاً نیز گفتیم) مرحوم شیخ می‌فرماید «إِنَّ هَذَا الْمَعْنَى عَلَى حَقِيقَتِهِ غَيْرَ مَعْقُولٍ»؛ یعنی یک اجازه‌ای، موجب انقلاب شود، غیر معقول نیست؛ زیرا «الشَّيْءُ لَا يَنْقَلِبُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ». می‌گوئیم جناب شیخ این را در اشکال دوم می‌آوردید و در اشکال سوم می‌گفتید علی فرض معقولیت، دلیل ندارد.

این اشکال به نظر من بر شیخ وارد است که شما اگر از اشکال اول تنزل کردید و شرط و مشروط اصطلاحی را کنار گذاشتید، می‌آید روی اعتبارات، روی اعتبارات که آمد انقلاب معنا ندارد، اما مرحوم شیخ باز نمی‌خواهند مسئله‌ی اعتباری بودن را در اینجا بپذیرند. اگر می‌پذیرفتند که از ابتدا این بحث‌ها واقع نمی‌شد. مرحوم شیخ نمی‌خواهند بپذیرند با اجازه که بیاید، شارع و عقلاً اعتبار می‌کنند ملکیت از حین عقد را، دیگر تأثیر و تأثر و انقلاب در عقد و تأخر علت از معلول و این بحث‌ها پیش نمی‌آید، اما در اینجا طبق روال کلام شیخ و مرحوم اصفهانی پیش می‌رویم؛ زیرا مرحوم اصفهانی هم همین مبنای مرحوم شیخ را دارد.

اشکال محقق اصفهانی بر پاسخ دوم شیخ انصاری

محقق اصفهانی در اشکال بر مرحوم شیخ می‌فرماید ما قبول داریم وجوب وفا و حلیّت تصرف، تا اجازه و انتساب نیاید، معنا ندارد، وجوب وفا معلول به انتساب است، حلیّت تصرف معلول رضایت و اجازه است و تا کسی اجازه ندهد، حلیّت تصرف نمی‌آید، اما این وجوب وفا و این حلیّت تصرف (که متوقف بر انتساب و رضا هستند) ما می‌خواهیم این انتساب و رضا را کاشف از ملکیت قرار بدهیم که این دو فرض دارد؛

فرض نخست: به نحو کشف علت از معلول است یعنی می‌گوئیم انتساب «عِلَّةٌ لِلْمَلَكِيَّةِ» و این علت، کشف از معلول می‌کند «بناءً عَلَى انْتِزَاعِ الْحُكْمِ الْوَضْعِيِّ مِنَ التَّكْلِيفِيِّ»؛ بنا بر اینکه حکم وضعی از تکلیفی انتزاع می‌شود و در اینجا، ملکیت یک حکم وضعی است و جواز تصرف، وجوب وفا حکم تکلیفی است. بگوئیم وجوب وفا، علت است برای ملکیت، حلیّت تصرف علت است برای ملکیت.

ایشان می‌فرماید اگر مرحوم شیخ در ذهن شریفش، این است که این روی مبنای انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی است و ملکیت از وجوب وفا و حلیّت تصرف می‌خواهد انتزاع شود، اصل کلام شیخ درست است، اما ما این مبنا را (که انتزاع حکم وضعی از تکلیفی باشد) قبول نداریم و ملکیت، معلول برای وجوب وفا نیست.

فرض دوم: بگوئیم وجوب وفا و حلیّت تصرف، و ملکیت، این به نحو کشف «أَحَدُ الْمُتَلَازِمِينَ عَنِ الْآخَرِ» است، بگوئیم اینجا علت و معلول نیستند، اما همیشه همراه هم هستند، متلازم‌اند و أحد المتلازمین از لازم دیگر کشف می‌کنند. بگوئیم اگر وجوب وفا آمد، کشف از ملکیت می‌کند. اگر ملکیت آمد، کشف از وجوب وفا می‌کند (که مسئله‌ی انتزاع حکم وضعی از حکم تکلیفی مطرح نباشد). بنابراین، بگوئیم ملکیت وجوب وفا، ملکیت حلیّت تصرف، اینها با هم متلازم‌اند و هر جا یکی از آنها آمد، کشف

از دیگری می‌کند.

اشکال این فرض این است که چه دلیلی دارد که ما بگوئیم وقتی احد المتلازمین آمد، کشف از آن لازم دیگر در همان زمان کند، بلکه کشف از لازم در زمان دیگر نیز می‌تواند بکند. ایشان می‌فرمایند در متلازمین ما دلیلی نداریم که اگر احدهما در این زمان بود، دیگری هم باید در همین زمان باشد. «فحصول احدهما (یعنی حصول احد المتلازمین) لا يستلزم حصول الآخر حالاً بل یجامع حصوله قبلاً»؛ حصولش قبل از این احد المتلازمین نیز قابل جمع است.

نتیجه می‌گیرند «فلا یکشف عن أن الاجازة لم يعتبر علی وجه یوجب حصول الملك بنحو الانقلاب بالعقد»، بعد می‌فرماید «نعم، کما لا یكون دليلاً علی عدم کون الاجازة كذلك لا یكون دليلاً علی کونها بهذا المعنی»؛ ما هیچ طرفش را نمی‌توانیم بگوئیم؛ نه می‌توانیم بگوئیم ملکیت هم حین وجوب وفاست و نه می‌توانیم بگوئیم ملکیت هم قبل وجوب وفاست.

در حقیقت کلامی که مرحوم اصفهانی دارد به مرحوم شیخ این است که شما اگر علیّت و معلولیت را بخواهید بگوئید (که ملکیت معلول وجوب وفاست)، باید روی کدام قانون بگوئید؟ اگر بخواهید معلولیت و علیّت را بگوئید (که ملکیت، معلول وجوب وفاست)، روی قانون انتزاع حکم وضعی از تکلیفی باشد بگوئید و ما این قانون را قبول نداریم.

اگر ملکیت و وجوب وفا، مسئله‌ی علت و معلول در آن نباشد و فقط مجرد این است که اینها متلازم‌اند (یعنی هر کدام کشف از دیگری هم می‌کند، ملکیت اگر باشد، کشف از وجوب وفا دارد و وجوب وفا کشف از ملکیت می‌کند، نمی‌شود بگوئیم یکی هست و دیگری نباشد)، محقق اصفهانی می‌فرماید ما قانونی که به شما می‌دهیم این است که «حصول احد المتلازمین حالاً»؛ اگر وجوب وفا الآن آمد این دلیل نمی‌شود بر اینکه بگوئیم ملکیت نیز حتماً باید الآن بیاید، بلکه این «یجامع حصول الملازم الآخر قبلاً».^[6]

البته به مرحوم اصفهانی این اشکال واضح وارد است که در اینجا چه تلازمی وجود دارد؟ بگوئیم الآن وجوب وفا آمد، اما ملازمش (که ملکیت است)، قبلاً آمده، اینجا تلازم دیگر معنا ندارد. لذا به نظر ما این اشکال مرحوم اصفهانی در اینجا، نه بر مرحوم سید وارد است و نه اشکالی بر مرحوم شیخ وارد است. اما سید این جواب دوم را قبول کرده و تسلیم مرحوم شیخ شده و می‌فرماید ادله از نظر اثبات، شامل این اجازه‌ای که انقلاب ایجاد کند، نمی‌شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و ثانیاً: أنا لو سلّمنا عدم کون الإجازة شرطاً اصطلاحياً لیؤخذ فیہ تقدّمه علی المشروط، و لا جزء سبب، و إنّما هی من المالك محدثة للتأثیر فی العقد السابق و جاعلة له سبباً تامّاً حتّى كأنه وقع مؤثراً، فیتفرّع علیہ أنّ مجرد رضا المالك بنتیجة العقد أعني محض الملكية من غیر التفات إلى وقوع عقد سابق لیس بإجازة؛ لأنّ معنی «إجازة العقد»: جعله جائزاً نافذاً ماضياً، لكن نقول: لم يدلّ دليل علی إمضاء الشارع لإجازة المالك علی هذا الوجه؛ لأنّ وجوب الوفاء بالعقد تکلیف یتوجّه إلى العاقدین کوجوب الوفاء بالعهد و النذر و من المعلوم: أنّ المالك لا یصیر عاقداً أو بمنزلته إلّا بعد الإجازة فلا یجب الوفاء إلّا بعدها، و من المعلوم: أنّ الملك الشرعی یتبع الحكم الشرعی، فما لم یجب الوفاء فلا ملک. و ممّا ذکرنا یعلم: عدم صحّة الاستدلال للكشف بدلیل وجوب الوفاء بالعقد، بدعوی: أنّ الوفاء بالعقد و العمل بمقتضاه هو الالتزام بالنقل من حین العقد، و قس علی ذلك ما لو کان دلیل الملك عموم أَحَلَّ اللَّهُ النَّبِيعَ فَإِنَّ الملك ملزوم لحلیة التصرف، و قبل الإجازة لا یحلّ التصرف، خصوصاً إذا علم عدم رضا المالك باطناً أو تردّد فی الفسخ و الإمضاء.» کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاري، ط - الحديثه)، ج3، ص406-405.

[2] □ «قوله لأنّ وجوب الوفاء إلخ أقول حاصله أنّ الإجازة و إن كانت إنفاذاً للعقد السّابق الذي مقتضاه النقل من حینه إلّا أنّه لا دلیل علی صحّة الإجازة إلّا شمول العمومات للعقد المتعقّب بها و هی لا تشمله إلّا بعد تحققها لأنّ قوله تعالی أَوْفُوا لا یشمل المالك

إلا بعد صيرورة العقد عقداً له و هو موقوف على مجيء الإجازة في الخارج فقبله لا يكون العقد عقداً و كذلك حال سائر العمومات و لعمرى إن هذا هو التحقيق.» حاشية المكاسب (لليزدي)، ج1، ص: 152.

[3] □ «و ثالثاً: سلّمنا دلالة الدليل على إمضاء الشارع لإجازة المالك على طبق مفهومها اللغوي و العرفي أعني جعل العقد السابق جائزاً ماضياً بتقريب أن يقال: إن معنى الوفاء بالعقد: العمل بمقتضاه و مؤداه العرفي، فإذا صار العقد بالإجازة كأنه وقع مؤثراً ماضياً، كان مقتضى العقد المُجاز عرفاً ترتّب الآثار من حينه، فيجب شرعاً العمل به على هذا الوجه. لكن نقول بعد الإغماض عن أن مجرد كون الإجازة بمعنى جعل العقد السابق جائزاً نافذاً، لا يوجب كون مقتضى العقد و مؤداه العرفي ترتّب الأثر من حين العقد، كما أن كون مفهوم القبول رضا بمفهوم الإيجاب و إمضاءً له لا يوجب ذلك، حتّى يكون مقتضى الوفاء بالعقد ترتيب الآثار من حين الإيجاب، فتأمّل-: إن هذا المعنى على حقيقته غير معقول؛ لأنّ العقد الموجود على صفة عدم التأثير يستحيل لحوق صفة التأثير له؛ لاستحالة خروج الشيء عمّا وقع عليه، فإذا دلّ الدليل الشرعي على إمضاء الإجازة على هذا الوجه الغير المعقول، فلا بدّ من صرفه بدلالة الاقتضاء إلى إرادة معاملة العقد بعد الإجازة معاملة العقد الواقع مؤثراً من حيث ترتّب الآثار الممكنة، فإذا أجاز المالك حكماً بانتقال نماء المبيع بعد العقد إلى المشتري و إن كان أصل الملك قبل الإجازة للمالك و وقع النماء في ملكه.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديث)، ج3، ص407-406.

[4] □ «و توضيح ما أفاده في هذا الجواب: أن الإجازة تارة تكون دخيلة في حصول الملكية بنحو الشرطية، و اخرى لا دخل لها في حصول الملكية، بل متممة للعقد الذي هو السبب، و جاعلة له سبباً تاماً، و المؤثر في الملكية بالاستقلال هو العقد، و هذا أيضاً على نحوين: فتارة تكون الإجازة علة لتمامية العقد من حين صدوره، بحيث تكون تماميته من حين صدوره مستندة إلى الإجازة المتأخرة. و اخرى يكون العقد باقياً على حاله من عدم التمامية إلى حال حصول الإجازة، و عند حصولها ينقلب العقد عما هو عليه، فيصير من الأول تاماً، و محذور الشرطية للملكية و محذور علية الإجازة للتمامية من حين صدور العقد محذور تأخر العلة عن معلولها، الذي هو عبارة عن الملكية تارة، و عن تمامية العقد اخرى، و محذور الشق الأخير محذور الانقلاب كما سيجيء إن شاء الله تعالى. و غرضه (قدّس سرّه) هذا الشق الأخير دون الأول لتصريحه بعدمه، و دون الثاني لاشتراكه مع الأول في محذور تأخر العلة عن معلولها، مع أنّه صرح (قدّس سرّه) بمحذور الانقلاب في الإيراد الثالث، و طبع الإيراد كان يقتضي تقديم الإيراد الثالث على الثاني، لتقدم مقام الثبوت على مقام الإثبات، فكان ينبغي أن يقول إنّ الإجازة على هذا الوجه غير معقولة، و على فرض المعقولة لا دليل على صحتها بهذا النهج. و حاصل ما أفاد في هذا الإيراد: أن الإجازة بهذا المعنى و إن كان مقتضاه صيرورة العقد سبباً تاماً بعد ما لم يكن، و لازمه تأثيره في الملك بعد ما لم يكن بنحو الانقلاب، إلا أن الإجازة بهذا المعنى لم يدل دليل من الشارع على تأثيرها و نفوذها شرعاً ليكون مقتضاه ما عرفت، لأنّ الإجازة إنّما تعتبر شرعاً، إمّا من حيث لزوم انتساب العقد إلى المالك، حتّى يصح تعلق وجوب الوفاء بالعقد بالملك، أو من حيث اعتبار الرضا في حلية التصرف و الأكل بالتجارة، فكما لا وجوب إلا بعد الانتساب بالإجازة، كذلك لا ملك قبلها لأنّ الوفاء ليس إلا ترتيب آثار الملك، و كذلك الأمر في حلية التصرف، فإنّه كما لا حلية قبل حصول الرضا - لأنّ جواز التصرف هو الكاشف عن الملك، حتّى لا يكون التصرف في ملك الغير - فالإجازة بأحد الوجهين ليس مقتضاه الملك حال العقد و لو بنحو الانقلاب، و الإجازة بمعنى آخر مقتضى للملك بالعقد بنحو الانقلاب لا دليل على صحتها شرعاً، لعدم وفاء الأدلة باعتبارها بهذه الكيفية.» حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديث)، ج2، ص143-142.

[5] □ «و منه تبين فساد ما عن بعض أجلة المحشين في تقريب هذا الإيراد، حيث التزام بأن مقتضى الإجازة إنفاذ العقد، و مع ذلك لا يقتضي الملك حال العقد بنحو الانقلاب، بل صريحه أن الإجازة بهذا المعنى لا دليل على إمضاءها شرعاً، بل بمعنى آخر ليس مقتضاه ذلك فتدبر.» حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديث)، ج2، ص142.

[6] □ «و يمكن الخدشة فيما أفاده (قدّس سرّه) بأن وجوب الوفاء و حلية التصرف - و إن كانا متوقفين على الانتساب و الرضا - إلا أن كشفهما عن الملكية إن كان بنحو كشف العلة عن معلولها - بناء على انتزاع الحكم الوضعي أي الملكية عن الحكم التكليفي - فما أفيد صحيح، حيث أنّه لا يجامع حصول الملك بالعقد بنحو الانقلاب، كما هو مقتضى الإجازة بمعنى إنفاذ العقد و

جعله سببا تاما، فلا محالة يكشف عن عدم كون اعتبار الإجازة بهذا المعنى. إلّا أنّ المبنى فاسد لما مرّ مرارا من عدم معقولية انتزاع الحكم الوضعي عن الحكم التكليفي، وإن كان بنحو كشف أحد المتلازمين عن الآخر، فحصول أحدهما حال الإجازة و الرضا لا يستلزم حصول الآخر حالا، بل يجمع حصوله قبلا، فلا يكشف عن أنّ الإجازة لم تعتبر على وجه يوجب حصول الملك بنحو الانقلاب بالعقد، نعم كما لا يكون دليلا على عدم كون الإجازة كذلك، لا يكون دليلا على كونها بهذا المعنى و لا دليل عليه.» حاشية كتاب المكاسب (للأصفهاني، ط - الحديثة)، ج2، ص143.